جناب آقا

**عبد الغفّار**

از اهل اصفهان

**هو اللّه**

و از جمله مهاجرين و مجاورين و مسجونين جناب آقا عبد الغفّار از اهل اصفهان است \* اين شخص هوشيار سالهای چند در مرز و بوم روم سياحت و تجارت ميکرد تا آنکه سفری بعراق نمود \* بنفس پاک جناب آقا محمّد علی از اهل صاد بدرگاه پاک مقدّس مليک وجود و حقيقت موجود پناه برد پرده اوهام دريد و بجناح فلاح و نجاح در فضای محبّت اللّه بر پريد حجاب رقيقی داشت لهذا بالقاء کلمه ئی از عالم موهوم رهائی يافت و بحضرت معلوم پيوست و هنگام سفر از عراق بمدينه کبری و در بين راه همدم و همراز بود و هم نغمه و هم آواز و ترجمان جميع احباب زيرا در ترکی ماهر بود و جميع احبّا در آن لسان قاصر بنهايت روح و ريحان سفر بانتهی رسيد و در مدينه کبری مؤانس و مجالس بود \* و همچنين در ارض سرّ و همچنين مسجوناً همراه تا بمدينه حيفا رسيديم \* عوانان خواستند که او را بقبرس ببرند جزع و فزع نمود خواست در سجن عکاء همدم باشد چون عوانان او را بقوّه جبريّه مانع شدند خود را از فراز کشتی بدريا انداخت ولی مأمور بی‌حيا ابداً متنبّه نگشت از دريا برون آورد و در کشتی مسجون نمود و بعنف و جبر بقبرس برد \* در ماغوسا مسجون بود ولی بهر وسيله بود مجال فرار يافت و بسوی عکا شتافت در عکا نام خويش را عبد اللّه نهاد تا از شرّ عوانان محفوظ و مصون ماند و در ظلّ عنايت مستريح بود و اوقات بروح و ريحان ميگذشت تا آنکه نيّر اعظم بافق اعلی صعود فرمود پريشان شد و اسير احزان گشت بی‌سر و سامان گرديد \* تا آنکه بمدينه شام سفر کرد ايّامی در آنجا در کلبه احزان لانه و آشيانه نمود و شب و روز بماتم و غم بسر ميبرد عاقبت عليل شد محض پرستاری و مواظبت جناب حاجی عبّاس را روانه نموديم تا نهايت مواظبت و معالجه و پرستاری مجری نمايد و هر روز خبر بدهد \*

باری، جناب عبد الغفّار شب و روز با پرستار صحبت مينمود و آرزوی پرواز بجهان اسرار ميکرد تا آنکه در غربت و هجرت و فراق رحلت بآستان مقدّس نيّر آفاق نمود \* فی الحقيقه شخصی بود حليم و بردبار و سليم و خوش رفتار و خوش خلق و خوش گفتار \* عليه التّحيّة و الثّناء و عليه البهاء الابهی و عليه الرّحمة من ربّه العليّ الاعلی \* تراب خوش مشامش در شام است \*